

واژه‌بست‌های مفعولی و آرایش بنیادین واژگان در زبان فارسی

ابوالفضل مزینانی^۱، علی علیزاده^۲، شهلا شریفی^۳

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
۲. دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
۳. دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

پذیرش: ۹۴/۵/۱۸

دریافت: ۹۴/۳/۱۴

چکیده

این بررسی در چهارچوب دستور گشتاری و میانی رده‌شناسی و با هدف تعیین جایگاه زیرساختی واژه‌بست‌های مفعولی زبان فارسی و نیز تبیین رابطه هم‌زمانی-در زمانی این جایگاه با آرایش بنیادین واژگان این زبان صورت گرفت. از این رو، با لحاظ زیرساخت «واژه‌بست + فعل» در تقارن با رده SOV، نتیجه‌گیری شد که گشتار، حرکت واژه‌بست مفعولی را از جایگاه ذکر شده به سمت محل ظهور هدایت می‌کند. علاوه بر این، جهت‌گیری‌های نحوی، صرفی و نوایی، به‌عنوان سه معیار مؤثر در چگونگی واژه‌بست‌افزایی معرفی شده که ممکن است با گذشت زمان متفاوت عمل کنند. در همین راستا، با اشاره به «شرط کوتاه‌ترین حرکت»، به رابطه فرآیندهای انضمام و واژه‌بست‌افزایی در فارسی معاصر اشاره شده و استدلال شده است که برخلاف فارسی نو قدیم، نادرستی‌شدن الحاق واژه‌بست به جزء اسمی برخی از افعال مرکب در گونه معیار، مؤید این رابطه است. در راستای تبیین پیامدهای رده‌شناختی واژه‌بست‌افزایی در ابتدا به فرضیه مطرح شده به وسیله دبیرمقدم (۱۹۹۷) مبنی بر تغییر رده فارسی از OV به VO اشاره شده و با استناد به شواهد تاریخی و گویشی، این نتیجه به دست آمد که بررسی سیر تحول تاریخی مشهود در نظام واژه‌بستی فارسی، تبیین قابل توجهی برای ناهمخوانی زبان فارسی با معیارهای بیست‌گانه درایر (۱۹۹۲) و همگانی شماره ۲۵ گرینبرگ (۱۹۶۳) به دست می‌دهد. از این رو، در پایان این نتیجه گرفته شد که بررسی عملکرد و سیر تحول واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی، فرضیه قرار گرفتن این زبان در جریان تغییر رده را تقویت می‌کند.

واژگان کلیدی: جابه‌جایی، واژه‌بست مفعولی، آرایش بنیادین واژگان، انضمام، تغییر رده.



۱ مقدمه

اصطلاح «واژه‌بست»^۱ به عناصری اطلاق می‌شود که در عین حال که نقشی نحوی را ایفا می‌کنند، به‌لحاظ ساخت‌واژی به واژه مجاور به‌ویژه واژه قبلی، پیوسته و با آن واژه، نوعی واحد ساخت‌واژی تشکیل می‌دهند. زوئیکی (۱۹۹۴) در تعریف واژه‌بست می‌نویسد: اغلب زبان‌ها دارای عناصری هستند که برخی از ویژگی‌های خاص واژه‌های مستقل و برخی از ویژگی‌های خاص وندها را دارند. این عناصر ویژگی واژه مستقل را دارند؛ از این لحاظ که می‌توانند مانند سازه‌های نحوی تک‌واژه‌ای به‌عنوان هسته یا موضوع^۲ عمل کرده یا درون گروه، به‌عنوان توصیف‌گر ایفای نقش کنند؛ اما از این جهت که به واژه مجاور وابسته هستند، ویژگی وندها را دارند.

به‌لحاظ زبان‌شناختی، واژه‌بست‌ها با توجه به ماهیت و نقشی که ایفا می‌کنند به شیوه‌های مختلفی طبقه‌بندی یا نام‌گذاری شده‌اند که واژه‌بست ضمیری را می‌توان از آن جمله دانست (Vide. Zwicky, 1977; Zwicky, & Pullum, 1983; Klavans, 1985; Halpern, 1995). اسپنسر نیز درخصوص اهمیت مطالعه این گونه از ضمیری‌ها سه دلیل ارائه کرده است: دلیل اول مربوط به تعامل بین واژه‌بست‌افزایی^۳ و ساخت موضوعی^۴ است؛ دلیل دوم اهمیتی است که مطالعه هر نوع نظام ارجاع ضمیری برای نظریه نحوی دارد و دلیل سوم این‌که اغلب نظام‌های ضمیری واژه‌بستی با گذر زمان به نظام‌های مطابقه‌ای تبدیل شده‌اند (Vide. Spencer, 1991: 180).

موارد و دلایل بالا سبب شده که در زمینه شناسایی، نام‌گذاری، توصیف همزمانی-درزمانی و تبیین صرفی-نحوی واژه‌بست‌های زبان فارسی، به‌ویژه ضمیری‌ها، بررسی‌های متعددی صورت گیرد که از بین آن‌ها می‌توان به شقاقی (۱۳۷۴)، جهان‌پناه (۱۳۸۰)، راسخ‌مهند (۱۳۸۴، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹)، مفیدی (۱۳۸۶)، مزینانی (۱۳۸۷)، مزینانی و همکاران (۱۳۹۲)، مزینانی و شریفی (۱۳۹۴)، و بهرامی و رضایی (۱۳۹۲) اشاره کرد که به نتایج هریک به‌اختصار در بخش ۲ اشاره خواهد شد.

در همین زمینه، در بررسی حاضر نیز به یکی دیگر از ویژگی‌های خاص واژه‌بست‌های ضمیری-یعنی ظهور آن‌ها در جایی متفاوت با جایگاه موضوعی^۵ در آرایش بنیادین واژگان^۶-

پرداخته شده است. به عنوان مثال، اگر فرضاً ضمیر پی‌بستی «سَش» را در جمله «من می‌برمش»، مفعول در نظر گرفته و آرایش بنیادین سازگان جمله فارسی را نیز «فاعل + مفعول + فعل» بدانیم، این پی‌بست در جایگاه متفاوتی با جایگاه موضوعی که قبل از فعل بوده، ظاهر شده است.

در راستای تبیین این ویژگی، دو رویکرد حرکتی^۷ و درج‌زایشی^۸ در ادبیات پژوهشی واژه‌بست‌های ضمیری دیده می‌شود؛ در رویکرد حرکتی اعتقاد بر این است که واژه‌بست‌ها ابتدا در جایگاه‌های منطبق با موضوع‌های درونی، یعنی جایگاه «تتا» تولید شده و سپس با به‌جا گذاشتن نسخه‌ای^۹ از خود به سمت جایگاه «روساختی» حرکت می‌کنند. حامیان رویکرد دیگر معتقدند این عناصر در همان جایی که در روساخت ظاهر می‌شوند، به صورت «درج‌زایشی» تولید شده و به نحو دیگری (به عنوان مثال، مطابقه) با جایگاه موضوعی مرتبط هستند.

با این اوصاف، واضح است که عملکرد این عناصر به هریک از صورت‌های ذکر شده، تبعات نظری خاص خود را دارد؛ البته، بسته به زبانی است که در آن، مورد بررسی قرار می‌گیرند. بنابراین، سؤالات اصلی این بررسی که در چهارچوب عام دستور زایشی و اصول رده‌شناسی به آن پرداخته شده، به شرح زیر است:

۱. جایگاه ظهور واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی را با کدام یک از دو رویکرد پیش‌گفته می‌توان تبیین کرد؟
۲. با توجه به تحقیقات رده‌شناختی در زبان فارسی، میان جایگاه ظهور واژه‌بست مفعولی و آرایش بنیادین واژگان جمله چه رابطه‌ای می‌توان برقرار کرد؛ و پیامدهای نظری آن رابطه چه خواهد بود؟

۲. پیشینه پژوهشی واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی

بررسی‌های توصیفی-تحلیلی پیش‌گفته را که در زمینه واژه‌بست‌های ضمیری صورت گرفته می‌توان به دو گروه کلی هم‌زمانی و برزمانی تقسیم کرد: حیطه بررسی و یا نتایج آن دسته از تحقیقات هم‌زمانی که در این بخش ذکر شده، عبارت‌اند از: جهان‌پناه (۱۳۸۰)، راسخ‌مهند (۱۳۸۴)،



۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹)، مزینانی (۱۳۸۷) و بهرامی و رضایی، (۱۳۹۲). گفتنی است از تحقیقاتی که ارتباط بیشتری با بررسی حاضر دارند، به تفصیل بیشتری سخن گفته شده است.

جهان‌پناه (۱۳۸۰) برای پی‌بست ضمیری سوم شخص مفرد «ش» که دارای چند کارکرد خاص است و نمی‌توان آن‌ها را به کل نظام پی‌بست‌های ضمیری تعمیم داد، چهار نقش متفاوت ذکر کرده‌است. یکی از نقش‌های ذکر شده، ایفای نقش شناسه فاعلی سوم شخص مفرد است (به‌عنوان مثال، گفتش = او گفت).

راسخ‌مهند (۱۳۸۴) با چند استدلال، به کارکرد مطابقه‌ای مفعولی پی‌بست‌های ضمیری فارسی قائل شده و در مقاله (۱۳۸۶) خود به توصیف افعال مرکب پی‌بستی مانند «خواهم برد» پرداخته است؛ وی در پژوهش دیگر خود (۱۳۸۷) با معرفی ضمیر تکراری، ساخت‌هایی را در زبان فارسی برشمرده که ضمیر تکراری در آن‌ها ظاهر می‌شود: الف) محسن، خواهرش رو می‌شناسی؟ ب) احمد رو بهش سلام برسون و ...). راسخ‌مهند (۱۳۸۹)، با مرتبط دانستن تحول جایگاه ظهور واژه‌بست‌های فارسی به روند دستوری‌شدگی از موضع مقاله (۱۳۸۴) خود تغییر عقیده می‌دهد و ساخت‌های القاکننده مطابقه مفعولی در زبان فارسی را مصداقی از مضاعف‌سازی واژه‌بست^{۱۱} به شمار می‌آورد.

جستار مزینانی (۱۳۸۷) نیز که پژوهشی هم‌زمانی-در زمانی به شمار می‌آید، در کنار بررسی ویژگی‌های بازمانده از پی‌بست‌های ضمیری فارسی میانه در گویش [فارسی] مزینانی، با ارائه چند استدلال نحوی، در چهارچوب نظریه «حاکمیت و مرجع‌گزینی»، مطابقه مفعولی را در زبان فارسی رد می‌کند. وی با معرفی مضاعف‌سازی واژه‌بست^{۱۱} در زبان فارسی، از ساخت‌های ناشی از این فرآیند با عنوان ساخت‌های «واژه‌بست-همزاد» یاد می‌کند (مزینانی، ۱۳۸۷: ۹۳-۱۰۱).

بهرامی و رضایی (۱۳۹۲) نیز با استناد به معیارهای رده‌شناختی مطرح در پی تشخیص ماهیت ضمیر پی‌بستی زبان فارسی، به‌عنوان واژه‌بست مفعولی یا نشان مطابقه‌اند. ایشان پس از ارائه شواهد و مستندات چنین نتیجه می‌گیرند که این عناصر در زبان فارسی رفتاری دوگانه دارند؛ با وجود این، می‌توان آن‌ها را واژه‌بست قلمداد کرد؛ زیرا، از مجموع ۱۱ معیار مورد بررسی، این ضمیرها، در ۷ معیار ویژگی واژه‌بست‌ها را داشته و در ۴ معیار دیگر رفتاری وندگونه از خود نشان می‌دهند. ایشان معتقدند این دوگانگی، حاکی از آغاز روند تبدیل کامل این

عناصر به وند مطابقت مفعولی است. طبق بررسی ایشان، ضمائر پی‌بستی در موارد زیر کاملاً رفتار واژه‌بستی دارند: ۱. اختیاری بودن در مضاعف‌سازی؛ ۲. تکیه بر نبودن؛ ۳. دارای ویژگی ارجاعی؛ ۴. پذیرش میزبان‌های متعدد؛ ۵. عدم تأثیر جاننداری بر وقوع آن؛ ۶. محلی نبودن رابطه آن با اسم هم مرجع و ۷. امکان رمزگذاری هر دو نوع مفعول مستقیم و غیر مستقیم. رفتارهای وندگونه این عناصر در زبان فارسی نیز به قرار زیر معرفی شده است: ۱. سازگاری با خوانش عام؛ ۲. داشتن سیطره بر دو فعل هم‌پایه؛ ۳. هم‌آیی با مفعول پرسش‌واژه‌ای و ۴. هم‌آیی با مفعول کانونی.

از آنجا که در مباحث توصیفی و تحلیلی این تحقیق به شواهد تاریخی و نتایج تحقیقات در زمانی نیز استناد خواهد شد، در ادامه این بخش، به اختصار نتایج مطالعات مفیدی (۱۳۸۶)، مزینانی و همکاران (۱۳۹۲) و مزینانی و شریفی (۱۳۹۴) ارائه خواهند شد.

مفیدی در مقاله خود (۱۳۸۶) جایگاه ظهور واژه‌بست‌های ضمیری، در سه دوره زمانی فارسی میانه، فارسی نو قدیم و فارسی نو معاصر را در چهار چوب نظریه ساخت‌واژی، با رویکرد صورت‌گرا و زایشی مورد بررسی قرار می‌دهد. وی (همان) پس از معرفی واژه‌بست‌های جایگاه دوم و فعلی و ارائه شواهدی مختصر در این راستا، چنین نتیجه می‌گیرد که واژه‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی، طی تحول تاریخی خود، از جایگاه دوم جمله به جایگاهی در مجاورت فعل تصریف‌شده، منتقل شده‌اند. این تحول، در واقع تغییر نظام واژه‌بستی زبان از نظام جایگاه دوم به نظام فعلی است.

مزینانی و همکاران نیز به منظور ریشه‌یابی ضمیرگذاری تکراری^{۱۲} در زبان فارسی معاصر، با فرض موروثی بودن، ساخت‌های حاصل موصولی‌شدگی و مبتداسازی فارسی میانه را در چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی بررسی می‌کنند. آن‌ها چنین نتیجه می‌گیرند که «آنچه امروزه در زبان فارسی با عنوان ضمیرگذاری تکراری مشهود است، نه محصول قرض‌گیری زبانی، بلکه میراثی است که طی فرآیند نوآوری تدریجی در برهه‌ای از تاریخ این زبان، یعنی در فارسی میانه پدید آمده است» (مزینانی و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۱).

پژوهش مزینانی و شریفی (۱۳۹۴) در چهارچوب باورهای مطرح در دستور زایشی چامسکی و با هدف کشف علل تحول نظام واژه‌بستی ضمیری فارسی صورت گرفته است. ایشان در این زمینه معتقدند که تحول زبانی مرتبط با واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی که



به‌لحاظ تاریخی در جایگاه دوم جمله ظاهر می‌شده‌اند، در سه حوزه رخ داده است؛ در نتیجه، این زبان به سه الگوی ساختاری- رده‌شناختی زیر دست یافته است:

الف. حرف اضافه + واژه‌بست در حالت متممی؛ ب. اسمی+واژه‌بست در حالت اضافی و ج. مجاورت فعل متعدی صرفاً در حالت مفعول مستقیم.

بررسی در زمانی ایشان نیز نشان می‌دهد که چند عامل به‌صورت متوالی و نه موازی، در تحول این نظام دخالت داشته‌اند: نخست، برخی از تحولات ساخت‌واژی تاریخی، از جمله از بین رفتن نظام حالت‌نمایی ساخت‌واژی فارسی باستان و تلاش گویشوران در جهت رفع ابهام‌های ساختاری ناشی از این تحولات، زمینه‌ساز اصلی تغییرات ساختاری دیگر شده است؛ دوم این‌که، پس از زمینه‌سازی‌های خاص ساخت‌واژی، الگوهای الف و ب به قیاس از الگوهای زبانی از پیش موجود و تعمیم آن‌ها تثبیت شده است؛ الگوی ج نیز در نتیجه بازتحلیل مکرر جایگاه واژه‌بست در جمله پدید آمده است؛ ایشان همچنین ذکر می‌کنند که الگوی ج می‌تواند گویای مقطعی از روند دستوری‌شدن این عناصر باشد که تحولات ساخت‌واژی و فرآیند بازتحلیل در برهه‌ای از تاریخ این زبان به آن سرعت بخشیده است. در این بررسی، تأثیر تماس با زبان عربی نیز به‌عنوان عامل تسریع‌کننده کاربرد الگوهای سه‌گانه ذکر شده در زبان معیار شناخته شده است.

۴. روش تحقیق

در بخش‌های پیش رو و تحلیل‌هایی که در چهارچوب عام دستور زایشی و مبانی رده‌شناختی ارائه خواهد شد، با استناد به رفتار واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی و سیر تحول آن‌ها، فرضیه تغییر رده این زبان از OV به VO که در تحلیل دبیرمقدم (۱۹۹۷) مطرح شده، مورد بازبینی قرار خواهد گرفت. به این منظور، اجماع بیشتر زبان‌شناسان و نیز نتایج برخی از تحقیقات پیش‌گفته، یعنی مزینانی (۱۳۸۷)، راسخ‌مهند (۱۳۸۹) و بهرامی و رضایی (۱۳۹۲) مبنای تحلیل خواهد بود؛ از این رو، موضوع بودن واژه‌بست‌های زبان فارسی، به‌عنوان اصلی مسأله لحاظ شده و این عناصر در تمامی مصادیق وقوع و ظهور خود، غیر از حالت اضافی نظیر «کتابش» و نقش شناسه فاعلی در مواردی چون «علی او مدش»، نوعی مفعول تلقی خواهند شد.

۴. آرایش واژگانی زبان فارسی

به‌طور کلی می‌توان دیدگاه‌های زبان‌شناسان ایرانی دربارهٔ آرایش بنیادین واژگان فارسی را در سه گروه جای داد: الف. گروهی که به الگوی رده‌شناختی SOV یا ترتیب «فاعل، مفعول، فعل» اعتقاد دارند؛ ب. گروهی که قایل به الگوی SVO یا ترتیب «فاعل، فعل، مفعول» هستند و ج. گروهی دیگر که اعتقاد دارند باید با توجه به نوع مفعول-اسمی^{۱۳} یا بندی^{۱۴} - دو الگوی زیرساختی متفاوت را در نظر گرفت.

۴-۱. الگوی SOV

تا آنجا که نگارندگان اطلاع دارند، سهیلی (۱۹۷۶)، حاجتی (۱۹۷۷)، دبیرمقدم (۱۹۸۲)، غلامعلی‌زاده (۱۳۷۱)، معین (۱۹۷۰)، فرخ‌پی (۱۹۷۹) و سمیعیان (۱۹۸۳)، از زبان فارسی به‌عنوان یک زبان فعل‌پایانی یاد می‌کنند (برای ارجاعات بخش‌های ۱-۴ و ۲-۴ نک. دین‌محمدی، ۱۳۸۰). این زبان‌شناسان بر این باورند که بندهای متممی در ژرف‌ساخت پیش از فعل تولید می‌شوند. این بندها که نقش مفعول دارند، براساس گشتار حرکت بند^{۱۵} به جایگاه پسافعلی انتقال می‌یابند. مبنای اصلی دیدگاه ایشان، ارائهٔ تحلیلی یکپارچه از ساخت جمله در زبان فارسی است.

در اثر گرین‌برگ (۱۹۶۳) به‌عنوان یک رده‌بندی روساخت‌محور، زبان فارسی در ردیف زبان‌های نوع سوم قرار گرفته است. این دسته از زبان‌ها به‌عنوان زبان‌هایی شناخته شده‌اند که فعل را در جایگاه پایانی جمله به کار می‌برند. از خصوصیات دیگر این زبان‌ها کاربرد الگوهای «صفت + اسم» و «اسم + پس‌اضافه» است.

۴-۲. الگوی SVO

به نقل از دین‌محمدی، (۱۳۸۰) مرعشی، یکی از زبان‌شناسانی است که آرایش SVO را به‌عنوان ترتیب بنیادین زبان فارسی در نظر گرفته‌اند؛ وی در دیدگاه خود از راس (۱۹۷۰) الهام می‌گیرد. راس بر این باور است که زبان‌هایی مانند روسی که ترتیب واژگانی آزاد دارند، دارای ساخت بنیادین SVO بوده و آرایش SOV را در نتیجهٔ قلب نحوی به دست می‌آورند. قلب نحوی از



نظر وی عبارت است از فرآیند انتقال فعل به پایان جمله.

۳-۴. آرایش بنیادین دوگانه

به نقل از دین‌محمدی (۱۳۸۰)، طبائیان (۱۹۷۴)، کریمی (۱۹۸۹) و درزی (۱۹۹۶) به وجود دو آرایش زیرساختی در زبان فارسی قایل هستند. این زبان‌شناسان، آرایش SOV را زیرساخت جملات دارای مفعول اسمی (مثال ۱) دانسته و آرایش SVO را به‌عنوان زیرساخت جملاتی معرفی کرده‌اند که مفعول مستقیم آن‌ها در قالب بند متممی (مثال ۲) می‌آید:

۱. بهمن دبیر عربی را نمی‌شناسد.

۲. بهمن گفته است که دبیر عربی را نمی‌شناسد.

دبیرمقدم (۱۹۹۷) نیز با هدف توجیه رفتار دوگانه زبان فارسی و تحلیل رده‌شناختی آن، آرایش واژگان جمله را در سه دوره باستان، میانه و معاصر مورد بررسی و مقایسه قرار می‌دهد؛ وی از معیارهای بیست‌گانه درایر (۱۹۹۲) جهت دستیابی به هدف خود استفاده کرده و دو فرضیه زیر را مطرح می‌کند:

الف. فارسی در حال تغییر رده از OV به VO است؛ ب. فارسی اساساً زبانی است با آرایش آزاد واژگان.

در پایان بررسی، وی نتیجه می‌گیرد که زبان فارسی از دوره میانه به بعد، ترتیبی‌تر شده و به سمت رده VO متمایل و پیش رفته است؛ وی فشار معیارسازی و تحمیل سبک نوشتاری را عامل مهمی در بقای کاربرد ساختار OV و کند بودن این تغییر رده معرفی می‌کند.

۵. تعیین جایگاه تولید مفعول‌های واژه‌بستی

خواننده به خاطر دارد که سؤال اول تحقیق در این خصوص مطرح شد که آیا مفعول‌های واژه‌بستی در همان جایگاهی که ظاهر می‌شوند، تولید شده‌اند یا این‌که در جایگاه موضوعی تولید شده و پس از دریافت حالت و نقش *تتا* از فعل به سمت جایگاه روساختی خود حرکت می‌کنند؟ پاسخ به این سؤال مستلزم پذیرش یکی از رویکردهای زیر است:

۶. جابه‌جایی یا درج‌زایش

در فارسی مفعول را می‌توان به سه صورت زیر نشان داد:

۳. مریم و فرید رضا رو دیدن.

۴. مریم و فرید دیدنش.

۵. مریم و فرید رضا رو دیدنش (بهرامی و رضایی، ۱۳۹۲: ۸۰).

در جمله ۳، گروه اسمی «رضا رو» و در جملات ۴ و ۵، پی‌بست «ش» نقش مفعول مستقیم را ایفا می‌کند. به‌علاوه، جمله ۵ نمونه‌ای از مضاعف‌سازی واژه‌بست می‌باشد. مزینانی (۱۳۸۷) در چنین ساخت‌هایی گروه اسمی هم‌نمایه با مفعول واژه‌بستی - در اینجا «رضا رو» - را/افزوده نامیده و از آن با تعبیر «همزاد (اسمی)» یاد کرده است. راسخ‌مهند (۱۳۸۹) نیز این گروه‌های اسمی را مبتدا/ تلقی کرده است.

به هر حال، مشاهده ساخت‌های ۳-۵ ممکن است هرکسی را به سمت گزینش رویکرد درج‌زایشی سوق دهد؛ پذیرفتن این رویکرد در بررسی واژه‌بست‌های پسا‌فعلی، به‌ویژه متصل به آن، متضمن قبول آن‌ها به‌عنوان عنصر نشانگر مطابقت مفعولی است؛ حال آن‌که، کارکرد مطابقت‌های این عناصر با رویکردهای مختلف در کارهای مزینانی (نک. همان)، راسخ‌مهند (نک. همان) و بهرامی و رضایی (نک. همان) رد شده است. با وجود این، ممکن است اکنون این فرض مطرح شود که در زبان فارسی شاید بتوان به درج‌زایشی بودن واژه‌بست‌ها قایل بود، بدون این‌که آن‌ها را عنصر مطابقت‌های دانست. به‌منظور رد این فرض ساخت‌های بیشتری مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ در جملات زیر مفعول پی‌بستی به عنصری غیر از فعل پیوسته است:

۶. مکانیک ماشین رو درستش کرد.

۷. هنوز زوده آزادتون کنیم که برین.

۸. زود برشون دار، خیس نشن.

در ساخت‌های ۶ و ۷ واژه‌بست مفعولی به جزء وصفی فعل مرکب - در اینجا «درست و آزاد» - پیوسته و در ساخت ۸ نیز این مفعول به عنصر حرف اضافه‌ای فعل پیشوندی متصل شده است. ممکن است حضور واژه‌بست در جایگاه‌های ذکرشده از نظرکسب حالت و نقش تتا، به دلیل مجاور بودن با فعل، مشکلی ایجاد نکند، اما با پذیرش درج‌زایشی بودن واژه‌بست، بی‌ثباتی در جایگاه زایش و ظهور آن به‌لحاظ نظری، معقول به نظر نرسیده و قابل توجیه



نیست؛ حال آن‌که، تلقی واژه‌بست به‌عنوان موضوعی که ممکن است در اثر جابه‌جایی به اجزای فعلی پیوسته باشد راه حل شایسته‌تری است. در این صورت، فرآیند حرکت، واژه‌بست‌ها را چگونه و از کجا به حرکت درمی‌آورد؟

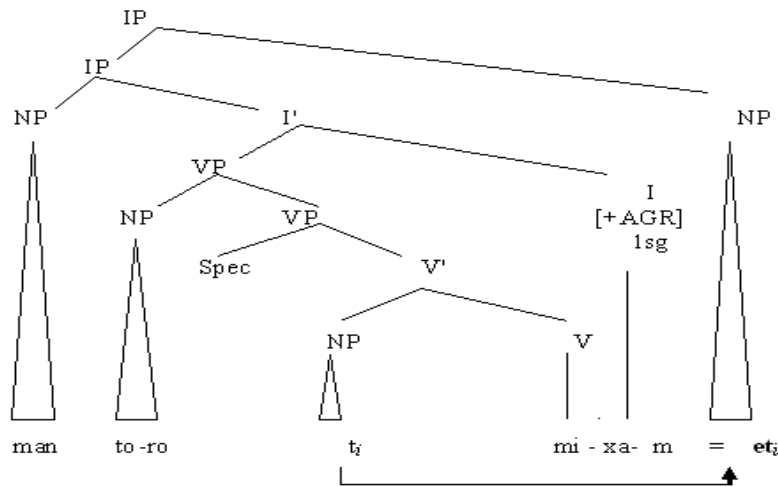
چامسکی واژه‌بست را عنصری تلقی می‌کند که در عین حال که هسته (X) است، یک فرافکن بیشینه (XP) نیز می‌باشد (Vide. Chomsky, 1995: 402- 403). این قابلیت به واژه‌بست امکان می‌دهد که به‌عنوان یک XP و بدون تخطی از «محدودیت جابه‌جایی هسته»^{۱۶} و «اصل حافظ ساخت»^{۱۷} جابه‌جا شده و - به‌عنوان پی‌بست یا پیش‌بست - به انتها یا ابتدای میزبان مجاز بعد یا قبل از خود بپیوندد.

کین^{۱۸} (۱۹۷۵) نیز در تحلیل رابطه بین جایگاه موضوعی و روساختی واژه‌بست‌های زبان فرانسه چنین پیشنهاد می‌کند که آن‌ها گروه‌های اسمی‌ای هستند که در جایگاه مفعولی فعل تولید شده و جایگاه روساختی‌شان حاصل از حرکت فرافکن بیشینه^{۱۹} (XP) به سمت جایگاه پیش از فعل است که الحاق^{۲۰} به سمت چپ فعل را در پی دارد. فیلیپاکی - واربورتون (۱۹۸۷) & (۱۹۷۷) نیز نسبت به واژه‌بست‌های یونانی چنین تحلیلی را در پیش می‌گیرد. امثال این گروه، یعنی حامیان رویکرد حرکتی، معتقد هستند که گروه اسمی همزاد در ساخت‌های حاصل مضاعف‌سازی باید به‌عنوان یک افزوده لحاظ شود و در نتیجه، در ساخت‌هایی نظیر ۵ و ۶، جایگاه موضوعی را متعلق به واژه‌بست می‌دانند (Vide. Philippaki-Warburton, & et al. , 2004).

با استناد به این نظرها مبنی بر تلقی واژه‌بست به‌عنوان فرافکن بیشینه، اجماع زبان‌شناسان در خصوص آرایش بنیادین جملات حاوی مفعول اسمی و نیز با توجه به شواهد تاریخی مبنی بر قرار گرفتن واژه‌بست در جایگاه دوم جمله و پیش از فعل در ادوار گذشته، بنابراین در ادامه، الگوی زیرساختی OV برای مفعول‌های واژه‌بستی فارسی در نظر گرفته می‌شود. بر این مبناء، واژه‌بست، پیش از جابه‌جایی و ترک جایگاه موضوعی پیش‌فعلی خود، حالت دستوری را تحت حاکمیت فعل دریافت کرده و پس از جابه‌جایی نیز از طریق تشکیل «زنجیره»^{۲۱} و ارتباط با رد خود دارای حالت باقی می‌ماند. در این صورت، صافی حالت (Vide. Chomsky, 1981: 41) نیز نقض نمی‌شود.

ساخت ۹ نمونه دیگری است از مضاعف‌سازی واژه‌بست، ضمن پذیرش رویکرد حرکتی و زیرساخت SOV، جایگاه‌های تولید و فرود واژه‌بست «ت» در نمودار «۱» نشان داده شده است:

۹. من تو رو می‌خوام.



شکل ۱. جابه‌جایی واژه‌بست و الحاق آن به حاشیه IP

Figure 1: Clitic Displacement and its adjunction to the margin of IP

در نمودار بالا، واژه‌بست در جایگاه موضوعی و پیش از فعل تولید می‌شود؛ سپس، جهت یافتن میزبانی مجاز، به حرکت درمی‌آید و بدون هیچ محدودیتی در حاشیه گروه تصریف (IP) فرود آمده و به آن اتصال می‌یابد. گروه اسمی همزاد [تو رو] نیز به گروه فعلی (VP) افزوده شده است. ردفوردها^{۲۲} (۲۰۰۰) و آلکسیادو^{۲۳} و آناگنوستوپولو (Anagnostopoulou, 2001: 206) افزودگی به vp یا VP را به صورت درج‌زایشی نیز مجاز دانسته‌اند.



۲-۵. شواهد تاریخی و گویشی در راستای پذیرش رویکرد جابه‌جایی

نگاهی اجمالی به وضعیت و سیر تحول واژه‌بست‌های ضمیری در ادوار مختلف زبان فارسی، فرض پذیرش جابه‌جایی این عناصر را تقویت می‌کند. بنابراین، در ادامه این بحث، به جایگاه این عناصر در هر دوره به‌اختصار پرداخته می‌شود.

کنت ضمن طرح میحث واژه‌بست‌های ضمیری در فارسی باستان، به ظهور این عناصر در جایگاه دوم بند یا جمله یا گروه اشاره کرده و جایگاه این عناصر را دقیقاً پس از نخستین کلمه می‌داند (Vide. Kent, 1953: 96-97).

برونر و نیز بویس درباره‌ی ویژگی‌های واژه‌بست‌های ضمیری دوره‌ی میانه معتقدند که این ضمایر شخصی در آن دوره در نقش‌های عامل فعل متعدی، مفعول مستقیم و غیر مستقیم و مضاف‌الیه به کار می‌رفته است. ایشان نیز به گرایش غالب این عناصر به پیوستن به نخستین کلمه‌ی جمله یا بند اشاره کرده‌اند (Vide. Brunner, 1977: 97; Boyce, 1964). این گرایش به حدی بوده است که در فارسی نو قدیم نیز نمود آن را می‌توان یافت. ساخت ۱۰ از فیه‌ما فیه مولوی و جمله‌ی ۱۱ از گلستان سعدی انتخاب شده است؛ در اولی، واژه‌بست در حالت متممی (به‌ای) و پس از نخستین سازه، یعنی «یک روز» ظاهر شده (تبعیت از نظام جایگاه دوم) و در دومی، در همین حالت در مجاورت بلافصل قبل از فعل (نظام پیشافعلی) قرار گرفته است:

۱۰. یک روزش مفعول به‌ای بی‌مرادی و در دسر مفعول رایی نداد. (صادقی، ۱۳۷۲: ۱۸۲).

۱۱. وزیران در نهان‌ش مفعول به‌ای گفتند رأی ملک را چه مزیت دیدی بر فکر چندین حکیم؟ (رهاتسک و همکار، ۱۳۸۳: ۲۰۰).

۱۲. وزیران در نهان به او گفتند که ...

ساخت ۱۲ برگردان مضمونی مثال ۱۱ را نشان می‌دهد؛ اگرچه در ساخت‌هایی نظیر ۱۱، شرط مجاورت با فعل جهت دریافت حالت ساختاری برقرار می‌باشد، چنین ساخت‌هایی در گونه‌ی معیار غیر دستوری تلقی می‌شوند. مقایسه‌ی ۱۱ و ۱۲ نشان می‌دهد که به‌لحاظ تاریخی، کاربرد واژه‌بست در حالت به‌ای (منظور بدون دخالت حروف اضافه) در گونه‌ی معیار تقلیل یافته است (برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی دلایل این تحول، نک. مزینانی و شریفی، ۱۳۹۲).

با وجود این، هنوز هم در برخی از گویش‌های مرتبط با فارسی نظیر ساخت ۱۱ را فراوان می‌توان یافت؛ مثال‌های ۱۲-۱۴ از این دست هستند که به دلیل سهولت در مقایسه صرفاً

برگردان معیار آن‌ها ثبت شده است:

۱۲. یا رب این نوگل خندان که سپردی به منش (به من=ش مفعول سپردی). گونه ادبی

۱۳. به بازارش مفعول فرستادیم. گویش‌های مزینانی / کاشمری

۱۴. بچه‌رو غذاش مفعول به‌ای دادم. گویش‌های مشهدی / سبزواری / مزینانی

واژه‌بست در بیشتر نمونه‌های بالا، مفعول مستقیم بوده و تابع الگوی SOV است؛ بنابراین، همه این شواهد، چه تاریخی و چه گویشی، پذیرش زیرساخت SOV و به تبع آن، رویکرد حرکتی را به هنگام حضور واژه‌بست در جمله تقویت می‌کنند.

۷. نتایج و پیامدهای رده‌شناختی

اکنون پذیرش رویکرد جابه‌جایی و زیرساخت OV برای مفعول‌های واژه‌بستی زبان فارسی ممکن است به لحاظ همزمانی، این تردید را پیش آورد که پی‌بست‌ها به میزبان احتیاج دارند؛ پس چرا در گونه معیار فارسی ساخت ۱۵ که در آن پی‌بست به میزبان خود- که گروه قیدی حرف اضافه‌ای است و درون گروه فعلی نیز قرار دارد- نپیوسته و در مقابل، به صورت ۱۶ ظاهر شده است؟ (این شبیه در مورد ساخت‌های ۱۲-۱۴ بالا که در گونه معیار دستوری نیستند نیز صدق می‌کند).

۱۵. بعداً به خریدت مفعول می‌برم. *معیار/ گویش مزینانی / گویش کاشمری

۱۶. بعداً به خرید می‌برمت. معیار/ گویش مزینانی / گویش کاشمری

دستوری نبودن ۱۵ در گونه معیار، با توجه به این‌که در آن پی‌بست «ت» هم دارای میزبان است و هم در مجاورت بلافصل فعل متعددی قرار دارد، تردید بالا را قوی‌تر می‌نماید. در ادامه، به منظور رفع این تردید، در بررسی تعامل واژه‌بست‌ها با عناصر دیگر جمله، به سه معیار جهت‌گیری نحوی^{۲۴}، جهت‌گیری صرفی^{۲۵} و جهت‌گیری نوایی^{۲۶} در واژه‌بست‌افزایی استناد خواهد شد:

جهت‌گیری نحوی: ترتیب واژه‌بست و عناصر دیگر در گروه فعلی، به ویژه در رابطه با فعل. جهت‌گیری صرفی: پیوستن واژه‌بست به انتها یا آغاز عنصر میزبان (پی‌بست یا پیش‌بست). جهت‌گیری نوایی: گرایش واژه‌بست به پیوستن به عنصری که نسبت به جایگاه زایش خود،



پس از آن قرار می‌گیرد (به نظر نگارندگان می‌توان از این معیار در زبان فارسی به‌عنوان گرایش واژه‌بست به جابه‌جایی نیز یاد کرد).

بیشتر زبان‌شناسان آرایش بنیادین جملات دارای مفعول و گروه حرف اضافه‌ای متممی را در فارسی «فاعل- گروه حرف اضافه‌ای- مفعول- فعل» یا $V (O) (PP) S$ در نظر گرفته‌اند (Vide. Karimi, 1989:218- 230). بنابراین، گروه‌های حرف اضافه‌ای در زیرساخت‌های متناظر جملات ۱۲-۱۶ پیش از واژه‌بست مفعولی تولید می‌شوند. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که جهت‌گیری نوایی واژه‌بست در داده‌های گویشی نظیر ۱۳ و ۱۵ مادامی‌که در حوزه گروه فعلی میزبان مجاز پیش از فعل وجود داشته باشد، اختیاری بوده و آن را ملزم به ترک جایگاه تولید خود نمی‌کند. با وجود این، غیر دستوری بودن ۱۵ و ساخت‌های نظیر آن در گونه معیار فارسی دال بر اجباری بودن این جهت‌گیری است؛ به عبارت دیگر، این معیار در فارسی معاصر، موضوع‌های واژه‌بستی را ملزم به ترک جایگاه تولید خود و پیوستن به میزبان مجاز بعد از خود می‌کند.

شواهد تاریخی و گویشی بالا حاکی از این است که عملکرد جهت‌گیری نوایی واژه‌بست‌ها ممکن است در مقطعی خاص از تاریخ یک زبان، اختیاری و در مقطعی دیگر اجباری باشد. در ادامه، به‌منظور شناخت بیشتر سه معیار بالا در واژه‌بست‌افزایی، ساخت‌های بیشتری را بررسی می‌کنیم؛ در ساخت ۱۷، واژه‌بست در حالت ازی به جزء اسمی فعل مرکب «سؤال کردن»، در ساخت ۱۸، به جزء وصفی فعل مرکب «آباد کردن»، در ۱۹، به حرف اضافه و در ۲۰ به انتهای فعل مرکب انضمامی پیوسته است:

۱۷. باز هم سؤالش حالت ازی کردم. *معیار/ فارسی نو قدیم^{۲۷}/ گویش مزینانی
 ۱۸. باید آبادش کنیم. معیار/ فارسی نو قدیم/ گویش مزینانی
 ۱۹. باز هم ازش سؤال کردم. معیار/ فارسی نو قدیم/ گویش مزینانی
 ۲۰. باز هم سؤال کردمش حالت ازی. *معیار/ فارسی نو قدیم/ گویش مزینانی

اگرچه جهت‌گیری نوایی واژه‌بست در ۱۷، ۱۸ و ۲۰ عمل کرده است، اما غیر دستوری بودن ۱۷ در گونه معیار، مجاز بودن ۱۸ و عدم کاربرد ۲۰ در تمامی گونه‌های بالا را نمی‌توان به‌تنهایی با معیار نوایی تبیین کرد. تکلیف زبان فارسی از نظر جهت‌گیری صرفی این عناصر، به دلیل پی‌بستی بودن، روشن است؛ بنابراین، باید چگونگی عملکرد جهت‌گیری نحوی آن‌ها در

تعامل با جهت‌گیری نوایی مورد بررسی قرار گیرد.

در این زمینه، ابتدا به این مسئله پرداخته می‌شود که ماهیت افعال مرکبی نظیر «سؤال کردن» و «آباد کردن» با هم متفاوت است؛ جزء غیر فعلی اولی «اسمی» و جزء غیر فعلی دومی، «وصفی» است. در پژوهش‌های زبان‌شناختی اخیر، به دفعات، از فرآیند انضمام مفعول اسمی به فعل متعدی سخن گفته شده است؛ یعنی همان چیزی که در سؤال کردن، غذا دادن، غذا خوردن، زنگ زدن و... اتفاق افتاده است. جزء اسمی قبل از فرآیند انضمام، اسم عام ذاتاً معرفی شده که نقش مفعول مستقیم داشته است؛ الحاق مفعول غیر مستقیم واژه‌بستی در حالات به‌ای و ازی، به این عنصر در گویش‌ها و فارسی نو قدیم مؤید این مطلب است (نک. مثال‌های ۱۰، ۱۴ و ۱۷ در بالا).

دستوری‌نبودن الحاق واژه‌بست به جزء اسمی در برخی از افعال مرکب نظیر «سؤال کردن»، نمایانگر ایجاد رابطه قوی و تنگاتنگی است که در گونه معیار بین دو جزء اسمی و فعلی به وجود آمده است؛ از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که اولاً، معیار جهت‌گیری نحوی واژه‌بست که میزبان آن را در رابطه با فعل جمله تعریف می‌کند، با اجزای شرکت‌کننده در فرآیند انضمام همچون یک واحد رفتار کرده و مانع از میزبانی جزء اسمی می‌شود و ثانیاً، با انضمام جزء اسمی به فعل مرکب از ظرفیت واژگانی فعل کاسته شده و قابلیت حالت‌بخشی به مفعول غیر مستقیم را از دست می‌دهد. به همین دلیل، ساخت‌های متناظر ۲۰ که در آن‌ها واژه‌بست به انتهای فعل مرکب انضمامی پیوسته است نیز غیر دستوری تلقی می‌شود؛ بنابراین می‌توان حکم کرد که در گونه‌هایی که جهت‌گیری نوایی واژه‌بست در آن‌ها اجباری است، اگر لازم باشد واژه‌بست فاصله‌ای بیشتر از یک سازه واژگانی را طی کند^{۲۸}، به صورت ضمیر آزاد متناظر خود و یا همراه با حرف اضافه تولید می‌شود (نظیر ساخت ۱۹).

این تحلیل که براساس اصل «شرط کوتاه‌ترین حرکت»^{۲۹} (Vide. Chomsky, 1995: 280) و نیز چرخه‌ای^{۳۰} بودن جابه‌جایی صورت گرفته، حداقل سه نتیجه در بر دارد: الف. داده‌های بالا اصول دستور جهانی ذکرشده را تأیید می‌نماید؛ ب. غیر مجاز بودن واژه‌بست‌افزایی به جزء اسمی افعال انضمامی، فرآیند ادغام در برنامه کمینه‌گرا را تأیید می‌کند و ج. غیر مجاز بودن انواع ساخت‌هایی نظیر ۲۰ (یعنی واژه‌بست‌افزایی به پایان افعال انضمامی) در فارسی معیار و تمامی گویش‌های آن قابل پیش‌بینی است.



بررسی داده‌های بیشتر پیامدهای دیگری نیز در پی خواهد داشت؛ مطالعه ادبیات تاریخی فارسی میانه، ساخت‌هایی نظیر ۲۱ را فرا روی خواننده قرار می‌دهد که در آن‌ها واژه‌بست‌افزایی به تک‌واژ نفی دیده می‌شود؛ البته بازمانده این فرآیند را در برخی گویش‌ها نیز می‌توان یافت:

۲۱. نش می‌خواهم (نمی‌خواهمش) * معیار/ فارسی میانه^{۳۱}/ گویش مزینانی^{۳۲}

مجاز بودن واژه‌بست‌افزایی به تک‌واژ نفی در فارسی میانه و برخی گویش‌های امروزی و عدم کاربرد آن در گونه معیار نکته دیگری را در این خصوص روشن می‌کند و آن این‌که تک‌واژه‌های نهی و نفی به‌لحاظ تاریخی، واژه^{۳۳} و نوعی قیدواره بوده که به‌مرور به هسته^{۳۴} نقشی^{۳۴} تبدیل شده و در شمول اصل «شرط کوتاه‌ترین حرکت» قرار نمی‌گیرند؛ این تحول، همزمان با غیر دستوری شدن پیوستن واژه‌بست به این تک‌واژه‌ها حاکی از این است که جهت‌گیری نحوی مانع از واژه‌بست‌افزایی به هسته‌های نقشی می‌شود. به‌لحاظ تاریخی، واژه‌بست‌افزایی به تک‌واژ نفی در ساخت ۲۱ بدین معنی است که این عنصر در جایگاه مشخص‌گر گروه نفی (Spec NegP) نشسته و هسته^{۳۵} Neg آن تهی است؛ براساس اصول همگانی پیش‌گفته، واژه‌بست به این جایگاه هسته^{۳۵} تهی ملحق شده و در سطح آوایی به تک‌واژ نفی تکیه می‌دهد. این مورد نیز، یعنی واژه‌بست‌افزایی به عنصر نفی در فارسی میانه و برخی گویش‌های معاصر فارسی، خود شاهد محکم دیگری است بر این مدعا که واژه‌بست فارسی در جایگاهی موضوعی تولید شده و حضور آن در دیگر جایگاه‌های جمله ناشی از جابه‌جایی است.

اختیاری و اجباری بودن مقطعی جهت‌گیری نوایی در جابه‌جایی واژه‌بست نیز تبعات خاص خود را داراست. اختیاری بودن این جهت‌گیری در فارسی نو قدیم و گویش‌های پیش‌گفته، منجر به تولید ساخت‌هایی نظیر ۲۲ می‌شود که در آن واژه‌بست را در دو حالت اضافی و مفعولی می‌توان تعبیر کرد؛ اگر این ساخت، مصداقی از مضاعف‌سازی واژه‌بست تلقی شود، واژه‌بست، مفعول و در غیر این صورت مضاف‌الیه خواهد بود. در گونه معیار، این ساخت صرفاً با تعبیر واژه‌بست در نقش مضاف‌الیه میزبان خود- و نه مفعولی که با همزاد اسمی، مضاعف شده- دستوری است (مثال ۲۳):

۲۱. بچه‌رو به دایی‌ش رایب/اضافه/اضافه‌ز سپردم. (تعبیر واژه‌بست در فارسی قدیم)

۲۲. بچه‌رو به دایی‌ش رایب/اضافه سپردم. (تعبیر واژه‌بست در گونه معیار)

۲۳. بچه‌رو به دایی سپردمش.

نظیر این ساختارهای چندتعبیری را در دوره میانه، فارسی نو قدیم فراوان می‌توان یافت که دلیل آن فقدان حالت‌نمایی ساخت‌واژی بوده و جز بافت کلام یا تصریح گوینده راه‌گشایی نیست. بنابراین، حل موضوع‌های کاربردشناختی و نیز جبران نقیصه حالت‌نمایی ساخت‌واژی با حالت‌نمایی ساختاری که لازمه معیارسازی یک زبان است، منجر به اجباری شدن مجدد عملکرد جهت‌گیری نوایی واژه‌بست‌ها در گونه معیار نسبت به سایر گویش‌ها گشته است. به عبارت دیگر، در فرآیند واژه‌بست‌افزایی، تعامل حوزه‌های نحو، کلام و واج‌شناسی را به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد.

به‌لحاظ تاریخی، به نظر می‌رسد بسیاری از عوامل مؤثر در فرآیند واژه‌بست‌افزایی دست‌به‌دست‌هم داده‌اند تا واژه‌بست‌های مفعولی زبان فارسی را از جایگاه تاریخی خود (جایگاه دوم) به سمت فعل و اتصال به آن در پایان جمله هدایت کنند؛ نکته‌ای که باعث شده این زبان در هریک از ادوار تاریخی خود به نحوی با گرایش‌ها یا همگانی‌های رده‌شناختی، ناسازگار شناخته شده یا از آن‌ها مستثنی گردد. به‌عنوان نمونه، فارسی میانه زبانی OV بوده و غالباً پس‌اضافه‌ای (با داشتن فقط سه پیش‌اضافه)؛ هم ترتیب «موصوف-صفت» در آن کاربرد داشته و هم «صفت-موصوف»؛ واژه‌بست‌افزایی به پایان فعل هم صرفاً زمانی اتفاق می‌افتاده که فعل اولین سازه بند یا جمله بوده است.

موارد بالا حاکی از بی‌ثباتی نسبی در برخی از رفتارهای رده‌شناختی فارسی میانه است. زبان‌شناسان معدودی تلاش کرده‌اند این ناسازگاری‌ها را تبیین کنند؛ در همین راستا، در بخش چهارم (این جستار) به نتایج بررسی دبیرمقدم (۱۹۹۷) اشاره شد؛ وی با سنجیدن سه دوره زبان فارسی با معیارهای بیست‌گانه درایر و نمایاندن تعارض‌ها و تغییرات رده‌شناختی، درنهایت به این نتیجه می‌رسد که زبان فارسی ترتیبی‌تر شده و به سمت رده VO متمایل شده است.

وی همچنین خاطر نشان می‌کند که یکی از مهم‌ترین مواردی که تصمیم‌گیری درباره تعیین رده زبان فارسی معاصر را با مشکل روبه‌رو کرده، ناهماهنگی بین فعل‌پایانی تلقی کردن و



پیش‌اضافه‌ای بودن آن است؛ به عبارت دیگر، گرایش اغلب زبان‌ها در ردهٔ OV بر این است که برخلاف زبان فارسی، به جای پیش‌اضافه در آن‌ها پس‌اضافه وجود دارد. این در حالی است که فارسی میانه فقط سه پیش‌اضافه داشته و همگام با تحول ذکرشده در نظام واژه‌بستی ضمیری، تحول حروف اضافه نیز اتفاق افتاده است.

از این گذشته، وضعیت کنونی زبان فارسی با همگانی شمارهٔ ۲۵ گرینبرگ (۱۹۶۴) نیز همخوانی ندارد. این همگانی پیشنهاد می‌کند که اگر زبانی دارای ضمائر واژه‌بستی پسافعلی باشد (مانند «خوردمش»)، آن زبان OV نیست و یا برعکس، در ردهٔ زبانی OV ضمیر واژه‌بستی پسافعلی دیده نمی‌شود. البته، برخی از زبان‌شناسان این همگانی را بیشتر به‌عنوان یک گرایش آماری در نمونهٔ زبانی گرینبرگ می‌دانند و کین (۲۰۱۱) نیز با تأکید بر نقش این همگانی در نظریهٔ واژه‌بست‌افزایی، از آن به‌عنوان یک پیش‌بینی تعبیر می‌کند. به هر حال، این همگانی، چه گرایشی غالب در زبان‌های بشر تلقی گردد، چه پیش‌بینی روند تغییر، می‌تواند توضیح یا تبیینی بر این واقعیت باشد که چرا همگام با انتقال تدریجی واژه‌بست‌های مفعولی به مجاورت فعل، حروف اضافه و ساخت اضافی نیز تحت تأثیر قرار گرفته است. انطباق نسبی این همگانی با فارسی میانه و عدم انطباق آن با وضعیت کنونی و نیز فاصله گرفتن تاریخی زبان فارسی از گرایش‌های عام و ساختاری ردهٔ OV، فرضیهٔ دبیرمقدم را مبنی بر قرار گرفتن این زبان در جریان تغییر رده از OV به VO تقویت می‌کند.

۸. نتیجه‌گیری

در این بررسی با توجه به پیشینهٔ پژوهشی واژه‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی، رفتار این عناصر در دو زمینه بررسی شد:

الف. تبیین جایگاه ظهور این عناصر با رویکرد گشتاری؛

ب. بررسی رابطهٔ عملکرد کنونی و تاریخی آن‌ها با آرایش واژگان فارسی از نظر رده‌شناختی.

با استناد به بی‌ثباتی جایگاه ظهور واژه‌بست، قابلیت جابه‌جایی آن، آرایش بنیادین واژگان و شواهد تاریخی و تطبیقی چنین نتیجه‌گیری شد که گشتار حرکت آلفا واژه‌بست را از جایگاه اولیهٔ خود که پیش از فعل است، به حرکت درآورده و به سمت میزبان‌های مجاز هدایت می‌کند. مضافاً، این نکته نیز مطرح شد که چگونگی واژه‌بست‌افزایی در هر زبان را می‌توان با سه معیار

جهت‌گیری نحوی، صرفی و نوایی تبیین کرد.

از عملکرد جهت‌گیری نحوی واژه‌بست مبنی بر گزینش میزبان در رابطه با فعل جمله در راستای تأیید و توجیه فرآیند انضمام در افعال مرکب زبان فارسی استفاده شده و استدلال شد که این معیار با اجزای شرکت‌کننده در فرآیند انضمام، همچون یک واحد نحوی رفتار کرده و مانع از میزبانی جزء اسمی می‌شود. پس از اشاره مختصر به اختیاری و اجباری بودن مقطعی جهت‌گیری نوایی در واژه‌بست‌افزایی، به تعامل معیارهای نحوی و نوایی در این فرآیند اشاره شده و این نتایج به دست آمد:

الف. در زبان فارسی معاصر، واژه‌بست‌افزایی به هیچ‌یک از سازه‌های شرکت‌کننده در فرآیند انضمام ممکن نبوده و این مورد باعث گسترش استفاده از پیش‌اضافه‌ها شده است؛
ب. زبان فارسی معاصر به سرعت در روند دستوری‌شدن قرار دارد؛ مجاز نبودن واژه‌بست‌افزایی به عناصر نقشی‌شده همچون تک‌واژه‌های نهی و نفی در این مقطع از این زبان، حاکی از این واقعیت است.

در پایان نیز با استناد به همگانی شماره ۲۵ گرینبرگ مبنی بر عدم مشاهده زبانی با دو ترتیب «مفعول + فعل» و «فعل + ضمیر واژه‌بستی» به صورت همزمان، این نتیجه گرفته شد که زبان فارسی در سیر تطور تاریخی خود، هرچه بیشتر از گرایش‌های ساختاری رده SOV فاصله گرفته و به رده SVO نزدیک‌تر شده است.

۹. پی‌نوشت‌ها

1. clitic
2. argument
3. Andrew Spencer cliticization
4. argument structure
5. A-position
6. basic word order
7. movement approach
8. base-generated
9. copy

۱۰. ساخت «مهدی رو دیروز تو خیابون دیدمش»، نمونه‌ای از مضاعف‌سازی واژه‌بست است که در آن گروه اسمی «مهدی رو» با واژه‌بست مفعولی سوم شخص مفرد هم‌نمایه شده است.

11. clitic-doubling constructions



12. resumption
13. nominal
14. clausal
15. extraposition
16. head movement constraint
17. structure preserving principle
18. Kayne
19. maximal projection
20. adjunction
21. chain
22. Radford
23. Alexiadou A.
24. syntactic alignment
25. morphological alignment
26. prosodic alignment

۲۷. نمونه‌ای از کاربرد در فارسی نو قدیم: ... بعد از مرگ چه سؤالش کنند؟ (نک. صادقی، ۱۳۷۲: ۱۶).

۲۸. افعال مرکب حاصل فرآیند انضمام، دراصل متشکل از دو سازه‌ی واژگانی می‌باشند.

29. minimal link condition
30. cyclicity condition

۳۱. برونر ضمن توصیف میزبان‌های ممکن واژه‌بست‌های ضمیری در فارسی میانه و پارتی،

شواهدی ذکر کرده که در آن‌ها واژه‌بست به عنصر نفی پیوسته است (Vide. Brunner, 1977: 113).

۳۲. در این گویش به صورت 'na=š mo-x-om' ادا می‌شود.

۳۳. در فارسی باستان 'naid' و در اوستایی 'nōi' برای نفی و در هر دو زبان 'mā' برای نهی به کار برده می‌شوند (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۲۷).

34. functional head

۱۰. منابع

- بهرامی، فاطمه و والی رضایی (۱۳۹۲). «عناصر نمایه مفعولی: واژه‌بست یا نشان مطابقه». *مجموعه مقالات اولین هم‌اندیشی بررسی واژه‌بست‌ها در زبان‌های ایرانی*. به کوشش دکتر محمد راسخ‌مهند. صص ۷۹-۹۹.
- جهان‌پناه، سیمین‌دخت (۱۳۸۰). «ضمیر متصل شش و داشتن: دو گرایش تازه در زبان فارسی». *مجله زبان‌شناسی*. ش ۱ (پیاپی ۳۱). صص ۱۹-۴۳.

- دین‌محمدی، غلامرضا (۱۳۸۰). **تبیین تنوع ساخت‌های نحوی در زبان‌های انگلیسی، عربی و فارسی**. (رساله دکتری منتشر نشده). تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۴). «نشانه مطابقه مفعولی در فارسی». **مجموعه مقالات نخستین همایش انجمن زبان‌شناسی ایران**. به کوشش دکتر مصطفی عاصی. صص ۲۷۵-۲۸۵.
- ----- (۱۳۸۶). «توصیف افعال مرکب پی‌بستی و شیوه ضبط آن‌ها در فرهنگ‌های فارسی». **فرهنگ نویسی: ویژه‌نامه فرهنگستان**. ش ۱. صص ۲۵۳-۲۵۶.
- ----- (۱۳۸۷). «ضمایر تکراری در زبان فارسی». **دستور: ویژه‌نامه فرهنگستان**. ش ۴. صص ۱۸۳-۱۸۹.
- ----- (۱۳۸۹). «واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل». **مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی**. س ۲. ش ۲. صص ۷۵-۸۵.
- رهاتسک، ادوارد و جی. ام. ویکنز (۱۳۸۳). **گلستان و بوستان سعدی با برگردان انگلیسی**. تهران: هرمس.
- شقاقی، ویدا (۱۳۷۴). «واژه‌بست چیست؟». **مجموعه مقالات سومین کنفرانس زبان‌شناسی**. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. صص ۱۴۱-۱۵۷.
- صادقی، جعفر مدرس (۱۳۷۲). **ویرایش فیه‌ما‌فیه مولانا**. تهران: مرکز.
- مزینانی، ابوالفضل (۱۳۸۷). **بررسی پی‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی در قیاس با فارسی میانه**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- ----- ؛ عالیه کامبوزیا و ارسلان گلغام (۱۳۹۲). «پی‌بست‌های ضمیری فارسی میانه و ظهور ضمیرگذاری تکراری در این زبان». **مجموعه مقالات اولین هم‌اندیشی بررسی واژه‌بست‌ها در زبان‌های ایرانی**. به کوشش محمد راسخ‌مهند. صص ۷۳-۹۳.
- ----- و شریفی شهلا (۱۳۹۴). «بررسی نظام واژه‌بستی ضمیری در تاریخ زبان فارسی و علل تحول آن». **دوماهنامه علمی-پژوهشی جستارهای زبانی**. د ۶ ش ۴ (پیاپی ۲۵). صص ۲۷۵-۳۰۵.
- مفیدی، روح‌الله (۱۳۸۶). «تحول نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو». **مجله دستور**. ج ۶. صص ۱۳۳-۱۵۳.



References:

- Alexiadou, A. & E. Anagnostopoulou (2001). “The subject-in-situ generalization and the role of case in driving computations”. *Linguistic Inquiry*. 32. pp. 193-231.
- Bahrami, F. & V. Rezayi (2013). “Object indexers: Clitics or agreement markers”. *Proceedings of The First National Conference on Clitics in Iranian Languages*, Compiled by M. Rasekh-Mahand, pp. 79-98 [In Persian].
- Boyce, M. (1964). “Some middle Persian and Parthian construction with governed pronouns”. in: *Dr. J.M. Unvala Memorial Volume*. Bombay. pp. 48-56.
- Brunner, C. J. (1977). *A Syntax of Western Middle Iranian Languages*. Caravan books, Delmar, New York.
- Chomsky, N. (1981). *Lectures on Government and Binding: The Pisa Lectures*. Mouton, The Hague.
- Chomsky, N. (1995). “Categories and transformations”. In *The Minimalist Program* (Chapter 4). pp. 219-394. Cambridge, MA: MIT Press.
- Dabir-Moghaddarn, M (1997). “Word Order and Typology of Iranian Languages”. *Journal of Humanities*. pp. 17-22
- Darzi, A. (1996). *Word order, NP-movements, and Opacity Conditions in Persian*. Ph.D. diss. University of Illinois, Urbana- Champaign.
- Dryer, Matthew, S. (1992). “The Greenbergian word order correlations”. *Language*. 68. pp. 81-138.
- Greenberg, Josef, H. (1963). *The Languages of Africa*. *International Journal of American Linguistics*. 29: 1. Bloomington: Indiana University and the Hague: Mouton.
- Halpern, A. (1995). *On the Placement and Morphology of Clitics*. Stanford: CSLI Publications.

- Jahanpanah, S. (2002). "The pronominal enclitic /eš/ and /dāštan/: two new tendencies in Persian language". *Linguistics*. year 16th. no 1. pp. 19-43[In Persian].
- Karimi, S. (1989). *Aspects of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar*. Doctoral dissertation: University of Washington.
- Kayne, R. (1975). *French Syntax: The Transformational Cycle*. MIT Press, Cambridge, MA.
- Kent, R. G. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. New Haven: American Oriental Society.
- Klavans, J. L. (1985). "The Independence of syntax and phonology in cliticization". *Language*. 61. pp. 95- 120.
- Mazinani, A. & S. Sharifi (2015). "Pronominal clitic system in the course of Persian history and the causes of its change". *Language Related Research*. 6(4), pp. 275-305 [In Persian].
- Mazinani, A. (2008). A Morphosyntactic Analysis of Pronominal Enclitics of Mazinani Dialect in Comparison with Middle Persian. MA thesis. Tehran: TMU [In Persian].
- Mazinani, A.; A. Kambuzia & A. Golfam (2013). "Pronominal enclitics of middle Persian and the appearance of resumption in this language". *Proceedings of The First National Conference on Clitics in Iranian Languages*. Compiled by: M. Rasekh-Mahand. pp. 99-121 [In Persian].
- Mofidi, R. (2007). "Change of clitic system in middle and modern Persian", *Dastur*. Vol. 3. pp. 133-153[In Persian].
- Philippaki-Warburton, I. (1977). "Modern Greek clitic pronouns and the 'surface syntax constraints' hypothesis". *Journal of Linguistics*. 13. pp. 259-281.
- Philippaki-Warburton, I. (1987). "The theory of empty categories and the pro-drop parameter in Modern Greek". *Journal of Linguistics*. 23. pp. 289-318.
- Philippaki-Warburton, I. et. al. (2004). "Moving from theta-positions: pronominal



- clitic doubling”. *Lingua*. 114. pp. 963-989.
- Radford, A. (2000). “T-contraction in a phase-based theory of grammar”. *Essex Research Reports in Linguistics*. 33. pp. 21-32.
 - Rasekh-Mahand, M. (2005). “Object agreement In Persian”. *Proceedings of The First Conference of Iranian Linguistics Association*. Compiled By: M. Aasi. pp. 275-285 [In Persian].
 - Rasekh-Mahand, M. (2007). “Enclitic compound verbs and their entries in Persian dictionaries”. *Lexicography, Persian Language Academy*. No. 1, pp. 236-253 [In Persian].
 - Rasekh-Mahand, M. (2008). “Resumptive pronouns in Persian”. *Dastur: Persian Language Academy*. No 4. pp. 183-189 [In Persian].
 - Rasekh-Mahand, M. (2010). “Persian clitics adjacent to the verbs”. *Linguistics Studies*. 2nd year, No 2. pp. 75-85 [In Persian].
 - Sadeghi, J. M. (1993). *Edition of Fih-e Ma Fih*. Tehran: Nashr-e Markaz [In Persian].
 - Spencer, A. (1991). *Morphological Theory*. Basil Blackwell, Cambridge.
 - Zwicky, A. & K. Pullum Geoffrey (1983). “Cliticization vs. inflection: the case of English *n't*”. *Language*. 59. pp. 502-513.
 - Zwicky, A. (1977). *On Clitics*. Blomington: IULC.
 - Zwicky, A. (1994). “Clitics”. *Encyclopedia of Language and Linguistics*. ed. R.E. Asher, Pergamon Press. Vol. 2. pp. 571-576.